

همدان بکشمیر آمدند يك مبلغ بزرگ دیگر بنام شیخ شمس‌الدین عراقی که خود اهل طالش و مادرش اهل قزوین بود در سال ۱۴۸۶ بکشمیر کوچید و هزارها کشمیری بدست او مشرف باسلام شدند. شیخ عراقی نیز در سریناگار مدفون است.

گذشته از دین و کیش و تصوف بیشتر از این مبلغین اسلامی بزبان فارسی شعر میگفتند و اشعار زیادی از قائد این دسته یعنی شاه همدان محفوظ میباشد. علت مهم این امر که زبان فارسی محبوبیت تام در کشمیر پیدا کرد و بیشتر ادبیات آن ملت بزبان فارسی میباشد همین تماس و ارتباط سادات ایرانی با آن دیار میباشد.

بدیهی است که زبان و ادبیات فارسی سر تا سر کشمیر رواج پیدا کرده و در هیچ يك از ایالات هندوستان و مراکز بزرگ فرهنگی و ادبی مثل دهلی، لکنهو، حیدرآباد، لاهور و غیره تعداد شعرای پارسیگوی به پارسی زبانان کشمیر و سریناگار نمی‌رسد. مردم کشمیر صنایع و هنرهای زیبای ایران را که از مبلغین اسلامی فرا گرفته بودند حفظ کرده و

## زندگی نسبتاً مرفه‌ای داشتند کشیر تحت تسلط سیکها

بعد از دوران حکومت تقریباً پانصد ساله اسلامی در سال ۱۸۱۹ (رنجت سنکه) راجه سیکها کشمیر را در تسلط خود درآورد. پنج سال بعد از این تحول «ولیم مور کرافت» سیاح انگلیسی که آن سالان مسافرت کرده مینویسد همه جا که من دیدم مردم در وضع بسیار رقت باری و تحت فشار و شکنجه می‌باشند و کمتر از یک شانزدهم زمین حاصل خیز زیر کاشت است و عده زیادی از اهالی در اثر گرسنگی و قحطی بطرف هندوستان رانده میشوند (مسافرت های ولیم مور کرافت ص ۲۴-۱۲۳)

سیکها رعایای کشمیر را بهتر از مواشی با حیوانات نمی‌شماردند. اگر سیاک یک نفر کشمیری را می‌کشت در حدود دو روپیه (تقریباً دو تومان) جریمه‌اش میکردند و این مبلغ به بازماندگان مقتول پرداخت میشد.

در کتاب کشمیر تألیف حسن شاه چنین مرقوم است، بجای رفاه و خوشحالی بدبختی و بیچارگی حکم فرماست

رفاه و مسرت و نشاط از دست ظلم و شکنجه های بی شرمانه  
 سیکها از کشور رخت بر بسته است. کشمیر ص ۱۶۲ .  
 مسجد جامع سریناگار بر روی مسلمانها بسته شد  
 بسیاری از مساجد دیگر را دولت متصرف نمود و دستور داده  
 شد که خانقاه شاه همدان را با خاک یکسان کنند ولی چون  
 این دستور هیجان بی سابقه ای مابین مسلمانها ایجاد نمود  
 بنا بتوصیه پاندیت بیربل که هندوی کشمیر بود و بین سیکها  
 نفوذ داشت حاکم از خراب کردن این خانقاه صرف نظر  
 نمود .

مسلمانان اجازه اذان گفتن نداشتند و کشتن گاو که  
 از هزارها سال مرسوم بود قلعن شد و عده زیادی مسلمانها  
 بجرم کشتن گاو بدار کشیده و یا بطرز فجیع تری کشته  
 شدند .

کشمیریها از خانواده های محترم نیز مصون نبودند و  
 در همین روز های غیر قابل تحمل بود که اجداد خواجیه  
 ناظم الدین (فرمانروای کل سابق پاکستان) و عده ای زیادی  
 دیگر از کشمیر به هند مهاجرت نمودند .

بی مناسبت نیست يك نمونه از فجایع این سیک ها نسبت  
بمسلمانان ذکر کنم

• بگوش حاکم سیک گزارش رسید که يك مسلمان  
هند بابا قادری در یکی از محله های سریناگار يك گاو را  
کشته است. رئیس شهر بانسی بدستور حکومت وقت بمحل  
رفته و تمام ۱۷ نفر افراد آن خانواده بدبخت را با چوب های  
خشک بید بستند و مقدار زیادی تپاله گاو دورشان چیدند  
و همه شان را سوزانیدند. «تاریخ کشمیر از پیر حسن شاه»

در سال ۱۸۴۹ انگلیسها در شمال باختر هند تسلط  
کامل یافتند و بحکومت سیکها در آن قسمت خاتمه دادند  
ولی کشمیر را در مقابل پنج میلیون روپیه بدست «گلاب سنک  
دو گرا» فروختند و بدبختی کشمیری ها از نو آغاز گردید:

دهقان و کشت و جوی و خیابان فروختند

قومی فروختند و چه ارزان فروختند

همین وضع ادامه داشت و از بیست - سی سال پیش

کشمیریها برای استقلال خود دست و پا زدند و در راهنمائی

قائدین مسلمان خود فداکاری ها نمودند. در سال ۱۹۴۷

هندوستان بدو کشور مستقل هند و پاکستان تقسیم شد .  
 اساس تقسیم آن بود که قسمت‌های مسلمان نشین جزء پاکستان  
 باشد .

کشمیر جزو لایتنجزای پاکستان غربی است و از قرن‌ها  
 يك کشور صد در صد مسلمان بوده ولی چون راجه  
 آن هندو بود او الحاق خود را به هندوستان اعلام نمود و لر دلوثی  
 مونت باتن که فرمانروای هند بود در خواست راجه را برای  
 الحاق پذیرفت . کشمیریها بر خلاف راجه را شوریدند و با  
 پشتیبانی از قبائل مسلمان همسایه راجه را از خاک کشمیر  
 بیرون راندند . اما قشون های بزرگ هندوستان برای کمک  
 راجه در کشمیر سرازیر شدند . هزارها مردم کشمیر کشته  
 شدند و صدها هزار پناهنده فرار نمودند و وضع برای کشمیریها  
 و پاکستانیها بسیار وخیم شد و تعدادی قشون پاکستان برای  
 دفاع سرحدات کشور و نجات کشمیریها وارد کشمیر شدند  
 و قشون هند مجبور بعقب نشینی گردیدند . جنگ و خونریزی  
 برای مدت چند ماه ادامه داشت تا در نتیجه میانجیگری  
 سازمان ملل متحد آتش بس اعلام گردید و هر دو دولت

هند و پاکستان تعهد نمودند که بکشمیر را اجازه داده شود تا بوسیله مراجعہ بآراء عمومی و آزاد برای الحاق کشور شان به هند یا پاکستان تصمیم بگیرند. تا کنون پنج سال از این قرارداد میگذرد و هندوستان زیر بار مراجعہ بآراء عمومی نرفته است و سرنوشت کشمیر که بصلح و امن در آسیا رابطه مستقیم دارد روشن نیست.

امید داریم که هندوستان قرارداد خود را محترم بشمارد و بگذارد که مردم ستمدیده کشمیر برای آینده خودشان تصمیم گرفته و زندگانی بر امن خود را از سر بگیرند.

## گشمیر در ادبیات فارسی

از قرن‌ها پیش شعرا تحت تاثیر زیبایی مناظر گشمیر  
قرار گرفته و در تعریف آن اشعار و قطعات ادبی ساخته‌اند.  
بطور نمونه در ذیل از اشعار شعراء بزرگ فارسی زبان قطعاتی  
جند نقل میشود.

از فیضی ملك الشعراء دربار اکبر شاه (وفات ۱۰۰۴)  
هزار قافله شوق میکند شبگیر

که بارعیش کشاید بعرصه گشمیر  
تباکله از آن عرصه که دیدن او

ورق نگار خیال است و نقش بند ضمیر  
هوای او متنوع چو فکرت نقاش

زمین او متلون چو صفحه تصویر  
غبار او بتوان خواند چشم رادارو

گیاه او بتوان گفت روح را اکسیر

درو بجای گیاه زعفران همی روید

که آب و خاک طرب را چنین بود تانیر

بحیر تم که چه آثار قدرت ازلی

بهر نظاره بنازد نظر بصنع قدیر

—•—

از جمال الدین عرفی شیرازی (وفات ۹۹۹):

هر سوخته جانی که بکشمیر در آید

گر مرغ کباب است که بابال و پیر آید

بنگر که ز فیضش چه شود گوهر یکتا

جائیکه خرف گر رود آنجا گهر آید

فردوسی بدر وازه کشمیر رسیده است

گو مدعی گر نگرنده است در آید

زیبائی کشمیر گرش باعث عشوه است

من میخرم از زال فلک عشوه گر آید

این سبزه و این چشمه و این لاله و این گل

آن شرح ندارد که بگفتار در آید



آنچه که در ضوان چور و دتشنه بسویش

کوثر بسرش تیزتر و تشنه تر آید

از بسکه ملایم صفت افتاده هوایش

بیم است که آه سحرش بی اثر آید

—۰—

حاجی خان محمد قدسی (وفات ۱۰۵۶):

خوشا کشمیر و خاک پاک کشمیر

که سر برزد بهشت از خاک کشمیر

سوادش سر مه چشم بهار است

بهشت و جوی شیرش آب لاراست

ز جوش سبزه در کوه و بیابان

زمین کشته و ناکشته یکسان

بود مایل بسبزی خاک پاکش

مگر آب زمرد خورده خاکش؟

ز فیض ابر میرود درین کاخ

ز تار شمع گل پیش از در گنشاخ

گر افتد از کف ساقی پیاله •  
 دو اندریشه در گل همچو لاله  
 بعیناً گر کند فیض هوا کار  
 بی‌الا چون کدوی تازه بر تبار  
 چو کشمیر انتخاب هفت کشور  
 قسم خورده بنخاکش حوض کوثر  
 نظر چند آنکه بردستش گماری  
 بجز آب زمرد نیست جاری  
 درین گلشن ز جوش خنده گل  
 نمیآید بگوش آواز بلبل

ابوظالب کلیم (وفات ۱۰۶۲):

شمیم خلد گدای بهار کشمیر است  
 شکفتگی گل و خار و یار کشمیر است  
 لب پیاله ز بتخال رشک میسوزد  
 که نشمه وقت لب جو یبار کشمیر است

اگر چه پایه و دل بستگی است قامت سرو

عنان هوش بدست چنار کشمیر است

دیدم خاصیت تو تیا دهد لیکن

به چشم آنچه نیاید غبار کشمیر است

پیام عالم بالا که گوش تشنه اوست

ترانه ایست که با آ بشاد کشمیر است

گذشت از لب ساقی گل عذار کلیم

خداک چو توبه می در بهار کشمیر است



طالب آملی ( وفات ۱۰۳۶ ):

فیض پیاله بخشد آب و هوای کشمیر

از خشت خم نهادند گویا بنای کشمیر

چون خاک عشق بازان هر لحظه در مشام

بوی محبت آید از کوچه های کشمیر

کشمیر می ستانم از حق بجای جنت

اما نمی ستانم جنت بجای کشمیر

وصف بهشت جاوید از عاشقان او پرس  
ما از زبان نگر دد جز در ثنای کشمیر  
هر کس بی تماشا کردند خوش فضائی  
رضوان فضای جنت طالب فضای کشمیر



میرزا احسان الله ملقب به نواب ظفر خان:  
نواب خواجه میرزا احسان الله احسن پسر خواجه  
ابوالحسن تربتی (اهل تربت حیدری در خراسان) بوده و  
دو مرتبه با ستانداری کشمیر منصوب شده. ظفر خان، شاعر  
خوش قریحه و مربی میرزا صائب بود و از آن شاعر بزرگ  
در شعر اصلاح میگرفت.

این ابیات از ظفر خان است:  
الهی تا بود کشمیر آباد  
ز گلزار خراسانم مده یاد  
بهر کس هر چه خواهد بی سخن ده

مرا کشمیر و بلبل را چمن ده



میرزا جويا (وفات ۱۱۱۸ هجری)

انتخاب از مشنوی در توصیف کوه پیر پنجال و تعریف

کشمیر :

بیاساقی بهار آمد بصد رنگ

سوی کشمیر باید کرد آهنگ

بده می تا دمی از خود بر آیم

نخستین کوهسارش را ستایم

تعالی الله ز هی کهسار کشمیر

که شد در سایه او آسمان پیر

خصوصاً پیر پنجال فلک شان

بود ماهش چراغ زیر داهان

ز بس رفعت که دادش صنع ذوالمن

زند بر آتش خورشید دامن

جنان با تیغه او سرفراز است

که با مریخ در شمشیر باز است

ز رفعت سینه اش باشد فلک سا

کواکب پنبه داغ لاله اش را

(۲۸)

بماه نو کند از سر فرازی

همیشه تیغۀ او تیغ بسازی



## در توصیف و فور گل و گیاه

فلك ديوانه جوش بهارش  
در آتش نعل مه ازلاله زارش  
دراو هر لاله شمع گیتی افروز  
بنفشه شد ز بار رنك و بو، قوز  
بود راهش كزو لاله عیانست  
دم تیغی كه دائم خونچكان است  
تنور لاله اش نه سرد و نه گرم  
كه سودا می پزد با آتش نرم

## در تعریف کشمیر

مگوای ساقی از دشواری راه  
بکشمیر آمدیم الحمدلله  
تعالی زهی گلزار کشمیر  
که دروی غنچه‌ای هم نیست دلگیر  
درین گلشن که باد آباد جاوید  
لطافت را مجسم میتوان دید  
بفشارند خاکش را چو درمشت  
چکده‌چورک ابر آب زانگشت  
ز شرم این گلستان بی شک و ریب  
شده جنت نیاز در پرده غیب  
گرفته در بغل خاکش صفا را  
وطن اینجا بود آب و هوارا  
بگوش گل بخواند با صد آیداز  
همیشه غنچه شعر 'گلشن زار'



(۳۱)

بزه برگی درین خرم گلستان

توان بردن رهی بر صنع بزدان

بود از هر گلشن در چشم جو یا

جمال شاهد معنی هویدا

—۰—

دگر از رفعت شانس چه پرسی

بلندی را نشانیده بکرسی

ز بس مالیده بر خاک درش رو

مه نور است گرد آلود ابرو

## کشمیر در نظر اقبال

توجه و علاقه قلبی مرحوم اقبال شاعر ملی مسلمانان شبه قاره هند و پاکستان به خاک کشمیر فقط بدان علت نبود که آن سرزمین آرامگاه جاودانی نیاکان اوست و خداوند تعالی بهترین نمونه‌های زیبایی معذب کننده و سحر آمیز در آن کشور بودیعت نهاده است :

از يك طرف منظره گله‌ها و نغمه آبخار او را مسحور کرده و بوجد آورده و از طرف دیگر اوضاع رقت بار و چزن انگیز مردمان آن سامان است که روح اقبال را بهیجان در آورده و قلب حساس و بشر دوست او را متألم و متأثر ساخته است.

اقبال مثل شعرای بزرگ دیگر از مناظر طبیعت چنین توصیف میکند :

رخت بکاشمیر کشاکوه و تل و دمن نگر  
سبز جهان جهان بین - لاله چمن چمن نگر  
باد بهار موج موج - مرغ بهار فوج فوج  
صلصل و سار ذوج ذوج بر سر نارون نگر

تا نه فتد بزینتیش چشم سپهر فتنه باز  
 بسته به چهره زمین برقع نسترن نگر  
 لاله ز خاک بر دمید موج با بچو تپید  
 خاک شرر در بین - آب شکن شکن نگر



و در نشاط باغ کشمیر چنین سروده است:  
 خوشا روز گاری خوشا نو بهاری  
 نجوم پرن رست از مهر غزازی  
 زمین از بهاران چو بال تذروی  
 ز فواره الماس بار آبشاری  
 نه پیچدنگه جز که در لاله و گل  
 نه غلطدهوا جز که بر سبزه زاری  
 چه شیرین نوائی چه دلکش صدائی  
 که می آید از خلوت شاخساری  
 به تن جان - بجان آرزو زنده گردد  
 ز آوای ساری ز بانگ هزاری  
 نواهای مرغ بلند آشیانی  
 در آمیخت با نغمه جویباری

تو گوئی که یزدان بهشت برین

نهاد است در دامن کوهساری

که تار حمتش آدمی زادگان را

رها سازد از محنت انتظاری

در عین سرمستی و شوق و در حالی که در میان آب

های نقره فام و امواج نشاط انگیز پرواز میکند هیولای نفرت

انگیز و ملالت بار اوضاع کشمیرها در نظرش مجسم

میشود و دفعتاً سرود نشاط آور و مسرت خیز او بنوای غم

انگیزی مبدل میشود:

کشیری که بایندگی خو گرفته

بتی میتراشد ز سنگ مزاری

ضمیرش تهی از خیال بلندی

خودی ناشناسی ز خود شرمساری

بریشم قباخواجه از محنت او

نصیب تنش جسامه تارتاری

نه در دیده او، فروغ نگاهی

نه در سینه او، دل بقراری

تأثرات فوق در نخستین دیوان فارسی اقبال بنام  
 «پیام مشرق» که در سال ۱۹۲۲ یعنی ۳۳ سال پیش منتشر  
 شده منعکس می‌باشد.

اقبال در مهم‌ترین اثر بعدی خود «جاوید نامه» که  
 بسنڀڪ «معراج نامه» ترتیب داده شده، باراهنمائی مولانا  
 جلال‌الدین رومی با آسمان‌نایاب و از کرده و با ارواح گذشتگان  
 ملاقات می‌کند. ملاقات اقبال با حضرت شاه همدان داعسی  
 اسلام در کشمیر که «ایران صغیر» را بوجود آورده، يك  
 صحنه بسیار مهیج را تشکیل می‌دهد. در اینجاست که از  
 گذشته و حال و آینده کشمیر مابین اقبال و حضرت شاه  
 همدان و غنی گفتگو میشود و اقبال درد دل خود را که در  
 عین حال درد دل ملت ستمدیده کشمیر میباشد بیان می‌کند.  
 از کنار حوض کوثر يك صدای غمناك و درد ناك  
 بگوش اقبال میرسد:

تادر آن گلشن صدای درد مند

از کنار حوض کوثر شد بلند

«جمع کردم مشت خاشاکی که سوزم خویش را  
گل گمان دارد که بندم آشیان در گلستان»

(غنی کشمیری)

اقبال نمیفهمد که این صدای دلسوز از کجاست ولی:  
گفت رومی آنچه می آید نگیر

دل مده با آنچه بگذشت ای پسر

و اضافه مینماید :

شاعر رنگین نوا ظاهر غنی

فقر او باطن غنی ظاهر غنی

نغمه میخواند آن مست مدام

در حضور سید و الامقام

سید السادات سالار عجم

دست از معمار تقدیر امم

مرشد آن کشور مینو نظیر

میر و درویش و سلاطین رامشیر

خطه را آن شاه دریا آستین

داد علم و صنعت و تهذیب و دین

«آفرید آن مرد «ایران صغیر»

با هنرهای غریب و دلپذیر

يك نگاه او گشاید صد گره  
 خیز و تیرش را بدل راهی بده  
 اقبال از وضع رقت بار مریدان کشمیری آن مرشد  
 بزرگ پیش او شکایت میکند :  
 زیر گردون آدم، آدم را خورد  
 ملتی بر ملتی دیگر چرد  
 جان ز اهل خطه سوزد چون سپند  
 خیزد از دل ناله های دردمند  
 زیر کوه دراک خوشگل ملتی است  
 در جهان تردستی او آیتی است  
 ساغرش غلطنده اندر خون او است  
 درنی من نغمه از مضمون او است  
 از خودی تابی نصیب افتاده است  
 در دیار خود غریب افتاده است  
 دستمزد او بدست دیگران  
 ماهی رودش به شست دیگران  
 از غلامی جذبه های او بمرد  
 آتشی اندر رگ تاکش فسرده

تا نه پنداری که بود است این چنین

جبهه راه موآره سود است این چنین

در زمانی صف شکن هم بوده است

چیره و جانباز و پر دم بوده است

اقبال توجه شاه همدان را به زیبایی های طبیعت که

در کشمیر فراوان است می کشاند:

کوه و دریا و غروب آفتاب

من خدا را دیدم آنجا بی حجاب

کوههای خشک سار او نگر

آتشین دست چنار او نگر

و بعد اقبال یکی از تجریات زوحانی و معنوی را که در

یکی از باغ های کشمیر رخ داده شرح میدهد:

بانسیم آواره بودم در نشاط

بشنو از نی می سرودم در نشاط (۱)

مرغکی میگفت اندر شاخسار

باپشیزی می نیرزد این بهار



لاله‌رست و نرگس شهبلا دمید

باد نوروزی گریبانش درید

عمرها بالید ازین کوه و کمر

نستر از نور قمر پاکیزه تر

عمرها گل‌رفت بر بست و گشاد

خاک ما دیگر شهاب‌الدین نژاد (۱)

ناله پرسوز آن مرغ سحر

داد جانم راتب و تاب دگر

تایکی دیوانه دیدم در جروش

آنکه برد از من متاع صبر و هوش

آن دیوانه، آن اهل جنون ذوقنون بوسیله آوازی

که میخواند اقبال را آگاه می‌سازد که طایر در

شاخسار روح غنی است که در ماتم ملت کشمیر نوحه‌سرائی

میکند و آن دیوانه به طنزی که از نوک خنجر تیز تر

است به مجلس اقوام (لیگ‌اف‌نیشنر) پیامی میفرستد و در

آن پیام یاد آور میشود که چگونه يك ملت بزرگ! (انگلیس

۱ شهاب‌الدین یکی از سلاطین مشهور کشمیر است که در عصر او کشمیر

بانتهای قوه و بزرگی مادی و معنوی رسیده بود.